

دکترسید علی موسوی بهبهانی
گروه آموزشی زبان و ادبیات عربی

نظر

میر داماد و ملاصدرا

درمسألة

حدوث و قدم عالم

مقدمه : پیش از ورود به بحث در اصل مسأله لازم است به معانی اصطلاحی کلمات مورد بحث (حدوث و قدم) به اختصار اشارت رود تا با آگاهی بیشتر به بررسی نظرات دو دانشمند مذکور به پردازیم.

معانی حدوث و قدم:

معانی مختلف این دو کلمه را از انوار الهدایة و سپس بنقل از دستور العلماء باختصار ذکر می کنیم: صاحب انوار الهدایة گوید: بیاید دانست که در اطلاقات حکماء و متکلمین استعمال لفظ حدوث بر سه معنی است: حدوث ذاتی، حدوث دهری و حدوث زمانی.

حدوث ذاتی عبارت است از فعلیت ماهیت و موجودیت بعد از هلاک و محرومیت وی در ملاحظه عقل، نه در خارج. و در این معنی شامل است جمیع موجودات ممکنه را.

و حدوث دهری عبارتست از فعایت ماهیت بعد از عدم واقعی که متصف

بکمیت نباشد. و حدوث زمانی عبارت است از فعلیت و موجودیت ماهیت بعد از عدم که متصف بکمیت باشد یعنی عدم زمانی. و نزاع در میان بعضی حکما و متکلمین در باب حدوث عالم بحسب معنی دوم است نه بحسب معنی اول و سوم. چنانکه برمتأمل پنهان نیست. (نقل از انوار الهدایه).

صاحب دستور العلماء بتفصیل در این باب سخن گفته و خلاصه مقاله وی این که: هرگاه امر متغیری را به متغیر دیگر بمعیت یا قبلیت نسبت کنیم بناچار زمان از هر دو سوی تحقق می یابد. و هرگاه امر ثابتی را به امر متغیری نسبت دهیم بمعیت یا قبلیت ناگزیر از یک سوی زمان لازم دارد و از سوی دیگر لازم ندارد. و اگر امر ثابتی را به امر ثابتی بمعیت نسبت کنیم از هیچ سوی زمان لازم ندارد. و بهمین جهت محققان از حکما گفته اند: نسبت و مقایست متغیر با متغیر زمان، و نسبت و مقایسه ثابت با متغیر دهر، و نسبت و مقایست ثابت با ثابت سرمد است. (نقل به اختصار از دستور العلماء ج ۲ ص ۱۱۷-۱۱۴).

مسأله حدوث جهان

از نظر میرداماد

سید داماد نظریه حدوث دهری عالم را در دو مسأله مهمترین مسائل فلسفه اسلامی مورد استفاده قرار داده است: نخست در مسأله قدم یا حدوث ذاتی و یا زمانی جهان که از دیرباز از مشکلات مهم فلسفی بوده و هر گروهی عقیده و رایایی ابراز داشته‌اند که مورد اعتراض دیگر گروهها قرار گرفته است. دوم مسأله «ربط حادث بقدم» که این نیز از مشکلات فلسفه است.

ابداع نظریه حدوث دهری که دانشمند داماد در همه کتب و رسائل خود از آن یاد می‌کند در هر دو مسأله یاد شده مبنا و اساس حل مشکل قرار گرفته است. در مسأله نخست بر اساس همین رأی سید داماد نه مجموع جهان را بتمامه از مجرد و مادی قدیم زمانی میدانند چنان که بیشتر حکما بر آن هستند و نه مجموع را حادث زمانی میدانند چنانکه متکلمان بیشتر بر آن عقیده هستند. بلکه مجموع عالم را «بقضه و قضیضه» (در اصطلاح خود این دانشمند) حادث دهری میدانند و در عین حال عالم مفارقات و مجردات را قدیم زمانی و عالم مرکبات را حادث زمانی میدانند.

و میگوید هر دو قسم حادث واقعی مسبوق بعدم واقعی نفس الامری هستند. و در مسأله دوم نیز بر اساس همین نظراشکال ربط حادث بقدم مرتفع می‌شود، زیرا وعاء دهر که وعاء جمیع موجودات ممکن هست ثابت و غیر متقدر و بدون کمیت است، بخلاف وعاء زمان که متکم و متقدر و غیر قار الذات است و ارتباط میان حادث به قدیم در وعاء دهر مستلزم هیچ اشکالی نخواهد بود. این بود اجمال عقیده سید داماد در دو مسأله مذکور، ولی اینکه حدوث

دهری بچه معنی است و بچه طریق مبنای حل مشکل در دو مساله مزبور می شود نیاز دارد که هر چند به اجمال اصل نظر حدوث دهری را بیان داریم. چنانکه یاد آور شدیم خلاصه سخن حکیم استرآباد آنست که نمی توان مجموع ممکنات را فقط حادث ذاتی دانست که تنها عدم ذاتی آنها بر وجودشان مقدم باشد، زیرا عدم ذاتی اعتباری است نه نفس الامری و اگر ممکنات را بتمامه مسبوق بعدم ذاتی بدانیم در واقع و نفس الامر مسبوق بعدم نیستند. و نیز نمی توان مجموع عالم را حادث زمانی دانست، یعنی وجود آن بتمامه مسبوق بعدم زمانی باشد، چه بر اساس این فرض زمان خود که از اجزاء عالم ممکنات است باید مسبوق بعدم خودش در ظرف زمان باشد که مستلزم اجتماع وجود و عدم زمان است از این گذشته نتیجه قول اخیر آنست که يك زمانی ولو بود هم وجود داشته باشد که واجب تعالی راهیچ اثر و معلولی در آن نبوده است. و لازمه آن تعطیل و امساک فیض لامتناهی حق است از حق ممکناتی که مستحق وجود هستند. و این نوع تعطیل محال است.

بنابراین هم قول آنکه بقدم زمانی عالم معتقد است و فرق میان موجودیت واجب و ممکن را فقط بحسب اعتبار دانسته، خلاف حقیقت است، و هم قول متکلمان که عالم را حادث زمانی دانسته و بدین طریق امساک و تعطیل را در افاضه واجب الوجود در زمان نامتناهی روا داشته اند. خلاف عقل و ذوق و بلکه شرع و فطرت است. آنگاه دانشمند داماد اضافه میکند که حق قراح آنست که عالم را یا به تعبیر دیگر وعاء عالم را بسه قسم منقسم کنیم: یکی عالم یا وعاء سرمد که بمنزله ظرف برای ذات واجب و اسماء و صفات او است. دوم عالم دهر که بمنزله ظرف است برای مجردات صرفه عقلیه، سوم عالم زمان که ظرف است برای حوادث یومیه و عالم کون و فساد و این عوالم سه گانه در طول هم واقعند. یعنی عالم سرمد فوق همه عوالم و اقوی و اکمل است نسبت به همه موجودات از حیث وجود، و عالم دهر فوق عالم زمان است و موجودات آن اقوی جواهر و اکمل از موجودات عالم زمان است. و عالم زمان و حوادث

آن مادون همه عوالم و موجودات آن ضعیف تر و ناقص تر از همه موجودات دیگر عالم است.

پس از این مقدمه باید دانست همانطور که حوادث زمانی در حدى از حدود سلسله ضمه زمان معدوم بودند و در حد بعد موجود شده اند و بدین سبب مسبوق بعدم واقعی هستند، همچنین در سلسله طولیه عوالم سه گانه «سرمه، دهر، زمان» هر عالم مادونی در مرتبه عالم مافوق خود بواقع معدوم است. بنابراین وجود واقعی عالم مافوق بعینه عدم واقعی عالم مادون است. و مرتبه ضعیف و ناقص عالم مادون در مرتبه وجود کامل عالم مافوق موجود نیست. پس وجود نفس الامری هر عالم مافوق بعینه ظرف عدم نفس الامری عالم مادون است. بنا بر آنچه ذکر شد روشن گردید که مرتبه وجود نفس عالم سرمه بعینه مرتبه عدم نفس الامری عالم دهر و مجردات است. پس عدمیت مجردات نفس الامری و واقعی است. (بنابراین عالم دهری و مجموع مجردات مسبوق بعدم واقعی نفس الامری هستند و حدوث دهری دارند و حدوث آنها واقعی است نه اعتباری چنانکه حکیم گوید، و نه حدوث زمانی چنانکه متکلم گوید). و همچنین است حکم در مورد عالم دهر و عالم زمان نسبت بیک دیگر (که وجود نفس الامری عالم دهر بواقع عدم نفس الامری است برای عالم زمان). بنابراین حوادث زمانی علاوه بر حدوث ذاتی مسبوق بسه عدم واقعی دیگر هستند: عدم زمانی، عدم دهری، و عدم سرمه.

و سلسله موجودات دهری مسبوق به دو عدم واقعی هستند: عدم دهری و عدم سرمه و لی عالم سرمه مسبوق به هیچ عدمی در هیچ مرتبه نیست. حتی

۱- این بیان بدان معنی نیست که موجودات زمانی در وعاء دهر نیستند، بلکه همه موجودات ممکن اعم از مجرد و مرکب در وعاء دهر بنحو ثبوت و عدم تغییر و بدون کمیت موجود هستند ولی حوادث زمانی بطور تغییر و تکم در وعاء زمان هستند. خلاصه آنکه عالم اعلی و اجد عالم اسفل هست ولی عکس آن تحقق ندارد، یعنی اسفل نمی تواند اجد اعلی باشد یا بتعبیر دیگر ناقص و اجد کامل نیست ولی کامل و اجد ناقص هست.

باعبار عقل هم هیچ عدمی بر آن عالم سرمد که حاق حقیقت اعیان و متن موجودات عینه است سبقت نگرفته.

(بلی از نظر عرفانی و بر مذاق عارفان که مقام تعین اسمائی ذات را بعد از مقام لاتعین ذات میدانند، مقام تعین اسمائی مسبوق بعدم سرمدی می شود، چنانکه برخی کلام حضرت عالی را آنجا که میفرماید: «کمال معرفته نفی الصفات عنه» بر این دو مقام تعین اسمائی و لاتعین ذاتی حمل کرده اند).

بنابراین معلوم شد که غیر از ذات و صفات واجبی آن، همه عوالم و کلیه موجودات مسبوق بعدم واقعی نفس الامری هستند. و عقیده مشائیان و اشراقیان که عالم مجردات را تنها سبق بعدم اعتباری میدانند استوار نیست، همانطور که نظر متکلمان در باب حدوث زمانی کلیه ممکنات نیز نا استوار است.

باری بیان متصود میرقدسی ضمیر بتعبیر دیگر چنین است: که وجود موجودات عالم نفس الامری است و وجود عالم اعلی بعینه، عدم موجودات عالم ادنی است، پس عدم هر عالم ادنی در عالم اعلی عدم واقعی است، پس همانطور که عدم حادثی زمانی در زمان قبل از وجود آن، عدم واقعی است، عدم بودن هر یک از عوالم سلسله طولیه هم در مرتبه ماقبل خود عدم واقعی است. خلاصه آنکه میرداماد، حدود کلی مراتب وجود را که از اشراق شمس حقیقت الوجود بظهور پیوسته و نقص و کمال آن حدود را قبل و بعد فرض کرده و آنرا بمنزله قبلیت و بعدیت حدود زمانی دانسته است و همانطور که حوادث زمانی که هر یک بعد از دیگری بیاید وجود بعدی در مرتبه وجود قبلی معدوم است واقعاً، در سلسله طولیه حقیقه الوجود هم موجود مابعدی در مرتبه وجود ماقبل واقعاً معدوم است. و تنها ذات حق تعالی است که هیچ موجودی بر آن مقدم نیست و عدم واقعی ندارد. پس نتیجه چنین است که مجردات عالم دهر که خود نیز بدو مرتبه: دهر اعی و دهر اسفل منقسم است علاوه بر عدم ذاتی (اعتباری) مسبوق بدو عدم واقعی هستند: یکی عدم آنها در سرمد یکی عدم هر مرتبه

مابعد دهری در مرتبه ماقبل خود.

و همچنین حوادث جسمانی زمانی را علاوه بر حدوث ذاتی و اعتباری، حدوث زمانی و دهری و سرمدی واقعی نیز هست. خلاصه آنکه موجودات همه از مجرد و مادی حادث هستند و مسبوق به عدم واقعی نفس الامری در مقابل ذات سرمدی عزمجده که قدیم است بتمام معانی مفروض و حدوث را بهیچ يك از معانی در آن ساحت مقدس راهی نیست.

بدین طریق دانشمند داماد، میان عقیده ملین (متکلمان) و فلاسفه (پروان- استدلال) جمع میکند و بواقع با ابداع نظر و عقیده حدوث دهری توفیق می یابد يك نوع توافقی میان متکلم و فیلسوف یا بتعبیر دیگر میان شرع و عقل برقرار سازد و کوشش خود را در راه پی افکندن فلسفه نو و تکامل یافته که بر اساس درک عقاید فلسفه های مشائی و اشراقی و تجلیات عرفانی و با عنایت خاص به تعالیم اسلامی از دیدگاه مذهب تشیع و ترکیب آنها استوار است به ثمر رساند و در سایر مسائل فلسفی آن را گسترش دهد.

نظر ملاصدرا در مسأله حدوث جهان

بیان نظر صدر المتألهین نیاز دارد که چند مطلب را که اصول و مبنای

استدلال وی در اثبات نظرش می باشد در آغاز بیاوریم:

۱- بی منابست نیست که به اجمال و اختصار نظر شاگرد برجسته داماد یا بزرگ فیلسوف اسلامی این فلسفه معین (حکمت متعالیه) ملاصدرای شیرازی را در مسأله فوق ذکر کنیم. صدرای شیرازی بطریق دیگر در حل مسأله حدوث و قدم جهان کوشیده و راه استاد را بظواهرها کرده است. یعنی طریق و روش حل مسأله را نوعی دیگر بیان داشته و گرنه هدف استاد و شاگرد هر دو یکی است: و هر دو در پی ریزی و بکمال رساندن فلسفه نوی که بحکمت متعالیه از طرف خود صدرا نام گزاری شده است می کوشند. باری صدر المتألهین معتقد است که تمام عالم از کلیات و جزئیات و عناصر مرکب و بسیط و حتی خود زمان حادث زمانی هستند یعنی همه ماسوی الله مسبوق به عدم زمانی می باشند. صدرا این عقیده خود را بتفصیل در کتاب «اسفار» و رساله «حدوث العالم» خویش بیان کرده و در تأیید نظر خود به اجاع انبیاء و حکماء بر حدوث زمانی عالم نیز تمسک میکنند. تفصیل عقیده صدرا را در متن ملاحظه می کنید

مطلب اول: موجودات مجرد عقلی جزء عالم نیستند و ما سوی الله به حساب نمی آیند زیرا جنبه غیریت آنها باحق تعالی ماهیات آن موجودات است ولی ماهیات آنها در جنبه هویت آنها که وجه حق باشد مستهلك و در اغماء است.

مطلب دوم: عالم بتمام اجزاء خواه بسیط خواه مرکب، اعم از عرض و جوهر و فلکیات و عناصر و کلیات و جزئیات همه دارای حرکت و انتقال جوهری هستند و وقوع آنها در حرکت جوهری سبب تبدیل آنها است، زیرا نفوس را حرکت کیفی در صور علمیه و ملکات نفسانیه است و افلاك دارای حرکت در اوضاع و هیات شوقی نفوس اند و عناصر دارای حرکت در مکان و مرکبات معدنی حرکت در کیفیات و مرکبات نباتی و حیوانی هم حرکت در کیفیت و هم حرکت در کمیت می باشند. و به اجمال میدانیم که همه عالم دارای حرکت در اعراض است و چون وجود اعراض بتبع وجود جواهر است بناچار حرکت در اعراض نیز بتبع حرکت در جواهر است و مادام که در جوهر سانحه روی ندهد یا تغییری پدید نگردد محال است در اعراض آن تبدیل و حرکتی بحاصل آید. بنابراین جواهر هم متحرك هستند. و بعبارت دیگر تمام اعراض و جواهر عالم جسمانی اعم از مرکب و بسیط و کلی و شخصی همه در تحرك و بیقرارند، بلکه باید گفت: عالم جوهری است متحرك یا حرکتی عین جوهر.

مطلب سوم: لازمه هر وجود متحرك (خواه وجود مقوله جوهری و خواه مقولات چهارگانه عرضی کم و کیف و وضع و این). آنست که هر مرتبه وجود لاحق آن پیوستگی به عدم سابق آن دارد. بفرض موجود متحرك در مکان تا در مکان سابق معدوم نگردد در مکان لاحق وجود نمی یابد. همچنین است در مورد جوهر یا طبایع جوهری، یعنی جوهر متحرك تا در مرتبه قبل معدوم نشود در مرتبه بعد موجود نخواهد شد.

مطلب چهارم: صدرالمتألهین برخلاف نظریه فلسفه مشاء در باب زمان که آن را مقدار حرکت دوری افلاک میدانند. زمان را مقدار حرکت جوهری عالم میدانند و منشاء زمان را تجدد و حرکت طبیعت می‌انگارد و حرکت وضعی فلك را که عرضی است مربوط به تجدد و حرکت طبیعت فلك میدانند، زیرا چنانکه گفتیم در نظریه تجدد و حرکت هر عرض تابع حرکت و تجدد جوهری است که موضوع آن عرض می‌باشد.

با بیان مطالب فوق نظر صدرالمتألهین در باب حادث زمانی بودن عالم روشن میشود، زیرا چنانکه گفتیم عالم جسمانی بتمامه اعم از جواهر و اعراض و افلاک و عناصر و کلیات و افراد همه در حرکت و تجدد هستند و باز چنانکه گفتیم لازمه هر موجود متحرك آنست که هر مرتبه وجود لاحق آن پیوسته بعدم سابق آنست؛ بنابراین عالم را که موجودی متحرك است هر مرتبه از موجودیت فعلی آن با معدوم شدن مرتبه قبلی آن حاصل شده است. و چون زمان هم چنانکه گفتیم مقدار حرکت اصل جوهر است؛ پس معدومیت قبلی جهان که وجود لاحق جهان بدان مشروط است حدی از حرکت همین جوهر اصلی است (یعنی زمان است) بنابراین عدم قبلی هر موجود متحرك عدم واقعی زمانی است. بنابراین عالم در هر مرتبه از موجودیت فعلی مسبوق به معدومیتی واقعی و زمانی است.

به زبان دیگر چنان که گفتیم: عالم موجودی است متحرك در اصل و جوهر زمان هم عبارت است از مقدار این حرکت. و هر موجود متحرك در هر مرتبه از فعلیت مسبوق بعدم وجود سابق است و خلاصه هر متحرك محدود به دو حد است که عدم قبلی و وجود بعدی باشد. و این دو از حدود خود آن جوهر سیال است و ما گفتیم که زمان هم حد و مقدار همین جوهر است پس در واقع اینکه می‌گوئیم وجود فعلی موجود متحرك مسبوق بعدم لاحق او است عین اینست که بگوئیم

مسبق بزمان معدوم است و معنی حدوث زمانی جزاین نیست.

بررسی نظر ملاصدرا

اکنون که خلاصه نظر صدرالمتألهین معلوم شد، اگر دقت شود معلوم میشود که هر چند ظاهر قول وی مخالف با ظاهر قول میرداماد است، زیرا که چنانکه گفتیم داماد عالم را حادث دهری میداند و صدر عالم را حادث زمانی، ولی بواقع هر دو نظریکی یا لا اقل در بسیاری از جهات اساسی یکی هستند، زیرا عالم را یکی بعالم مجردات و جسمانیات تقسیم کرده است و نسبت به مجردات سخن از حدوث زمانی نیاورده و در مورد جسمانیات آنها را حادث زمانی دانسته است. و دیگری بعالم دهر و عالم زمان تقسیم کرده و زمانیات را حادث زمانی و دهریات را حادث، دانسته است لیکن حادث دهری. بنابراین هر دو تن در اینکه عالم جسمانیات حادث زمانی هست توافق نظر دارند و نسبت به مجردات صدر بواقع سکوت یا توقف کرده و بلکه آنها را زشون حق دانسته و جزء عالم نمیداند و داماد آنها را حادث دانسته است. اختلافهای دیگر در میان این دو نظر هست چنانکه داماد زمان را از دهریات و حادث دهری می داند ولی صدر آن را حادث زمانی ولی چون در اصول و بنیان حل مساله با هم توافق دارند با کمی تأمل و دقت می توان فهمید که موارد اختلاف دو نظر بیشتر جنبه اختلاف در تعبیر و اصطلاح است. و چنانکه میدانیم معروف است که «لامشاحه فی الاصطلاح».

چنانکه مکرر اشارت رفته است هم بر نظریه حدوث دهری داماد و هم بر نظریه حدوث زمانی بر اساس حرکت جوهری صدر وارد و اعتراض فراوان شده و هر دو نظرها طرفداران و مخالفانی است. ما در اینجا به برخی از اعتراضات که از طرف بعض متاخران شده است اشارتی به اجمال می کنیم و محاکمه اقوال مذکور را بعقل و ذوق سلیم می سپاریم.

رد نظر داماد:

چنانکه یادآور شدیم نظر سید داماد درباره حدوث دهری همواره مورد بحث و رد و تائید نحله‌های مختلف قرار گرفته و حتی در زمان حیات خود داماد نیز اشکال‌هایی بر نظری ابراز داشتند. بعضی معترضین ضمن تجلیل مقام داماد و ترجیح نظری بر نظر حکماء مشاء و متکلمان بنقد نظری پرداخته و آن را خالی از اشکال نمی‌دانند.

اینان گویند: قول فلاسفه یونان و پیروان آنان اگرچه بصورت، برهانی است ولی چون وجود عالم را فقط در اعتبار عقل متاخر از وجود حق میدانند و بواقع معیت خارجی میان خالق عالم و عالم قائل میشوند، ناقص و معلول بودن نظرمزبور را روشن می‌سازد. و این نشانه نقص فکرت و عدم شناسائی قدر و منزلت وجود حق تعالی در این فلسفه است. و عقیده متکلمان درباره حدوث زمانی جهان نیز مستلزم سئوالات و تغییر احوال و حدوث اراده در ذات حق متعال از طرفی، و از طرف دیگر لازمه آن بخل و امساک واجب مفیض علی الاطلاق از افاضه وجود بممکنات مستحقه در زمان لایتنادی است. و این لوازم دلیل سخافت و مخالف بودن نظرمزبور با صراحت عقل بلکه با بداهت نظر است.

بنابراین نظر حدوث دهری عالم داماد با مقایسه با دو عقیده مذکور اصح و اقرب بتحقیق است، زیرا قول سید داماد که نظر بنشأت هستی هر عالمی با هر مرتبه از عالم مسبوق بعدم واقعی نشأه مافوق خود می‌باشد، تنها وجود حق که صرف الوجود و حاق حقیقت هستی است عدم واقعی نداشته و عالم را بنامه مسبوق بعدم واقعی نه اعتباری میداند، از همه ایراد و اشکال‌هایی که برای حکماء و متکلمان شد، مصون و بدور است.

ولیکن اثبات عدم واقعی بطریقی که این بزرگوار بیان داشته بمعما شباهت دارد و از برهان بعید است، زیرا این معنی برهانی نیست که هر معلول

با هر مرتبه ادنای وجود که در رتبه اعلی موجود نیست، مرتبه وجود آن رتبه اعلی مرتبه عدم واقعی وجود مادون است والا لازم آید که وجود مافوق عدم واقعی مادون نیز باشد و این تناقض است. (یعنی وجود مرتبه مافوق در این فرض هم وجود واقعی وهم عدم واقعی بشمار آمده است).

و اگر گفته شود که لازمه این بیان عدم اضافی بالنسبه بوجود مادون است نه عدم گوئیم: بنابراین موجود مرتبه ادنی مسبوق بعدم اضافی خود شده و عدم به این معنی نسبت بهر موجودی چه در سلسله طولی و چه در سلسله عرضی بسیار است. زیرا مثلا وجود زید عدم اضافی عمرو وجود درخت عدم اضافی سنگ و وجود آب عدم اضافی آتش و همچنین در سایر موجودات. و خلاصه کلام داماد آنست که هر موجودی که در سلسله طولی عوالم هستی قرار گرفته در رتبه خود وجود دارد نه در رتبه مابعد و ماقبل خود. این مطلب البته صحیح است و در سلسله عرضی وجود نیز صادق، یعنی هر چیز در حد خود موجود و بوجود خاص خویش متحقق است و در حد وجود دیگر موجودات معدوم. و در وجود خاص آن دیگران مشارکتی ندارد. مثلا انسان بوجود خاص انسان موجود و متحقق است و بوجود شجری و حجری و غیره معدوم. و یا در سلسله طولی مثلا عالم طبیعت به وجود طبیعی زمانی موجود است و بوجود تجردی دهری معدوم. ولی این بیان بهیچ وجه اثبات عدم واقعی نمی کند تا بموجب آن قائل به حدوث دهری مسبوق به عدم واقعی گردیم بلکه مراد از عدم آنست که چیزی بدون توجه بوجود یا عدم چیز دیگر بواقع معدوم باشد و عین آن چیز معدوم پس از عدم موجود گردد و این معنی از گفته داماد بدست نیاید.

مهمترین اشکالی که در رد داماد در حدوث دهری شده همان است که بدان اشاره شد. لیکن چنانکه ملاحظه شد ایرادکننده سلسله طولی و سلسله عرضی را یکسان فرض کرده و بر اساس آن، نظر داماد را مخدوش پنداشته است. لیکن قطع نظر از نائید و عدم تائید نظر داماد، یکسان دانستن سلسله طولی و عرضی وجود، خالی از نظر نیست و در سلسله طولی مرتبه مادون بواقع در حال

وجود مرتبه مافوق معدوم است، مگر آنکه گفته شود مادون و مافوق بودن مراتب طولی سلسله وجود واقعی نیست که گمان نمی‌رود اشکال‌کننده خود باین ملتزم گردیده و اختلاف مراتب سلسله طولی و عرضی را اعتباری و غیر واقعی بدانند.

• • •

رد نظر ملا صدرا:

عقیده صدرائمتالهین در باب «قدم و حدوث»: عالم که جهان را حادث زمانی دانسته و بر اساس حرکت جوهری طبایع و نفوس متعلق بدان، نظر خود را به اثبات رسانده است نیز مورد ایراد قرار گرفته که پیاره‌ای از آنها اشارت می‌رود:

اول آنکه: صدرا حرکت جوهری منحصر به طبایع و نفوس متعلق بدان میدانند و نفوس مفارقة و عقول مجرد را ثابت میدانند و بهمین جهت جزو عالم بمعنی ماسوی الله بحساب نمی‌آورد و حادث نمیدانند و این امر خود خلاف منطق است.

دوم آنکه: همانطور که بر اساس حرکت در جوهر عالم، اثبات حدوث زمانی عالم بتقریبی که صدرالمتالهین بیان داشته ممکن است. همچنین اثبات قدم زمانی عالم را بر فرض حرکت جوهری میتوان کرد: زیرا جوهری سیال متحرك در مراتب تجددی خود چون «آن» هست که در حدود زمان متحرك است و چون در حقیقت فعلیت زمان همان آن سیال است همچنین فعلیت عالم همان جوهر سیال است و اصل آن جوهر سیال را نمی‌توان گفت مقرون و یا مسبوق بعدم زمانی است. پس حقیقت جهان (جوهر سیال) مسبوق بعدم زمانی نبوده و نمیتوان آن را حادث زمانی دانست. و اگر گفته شود، آن اصل ثابت در جوهر متحرك عالم تجلی واجب الوجود و اشراق او در جوهر مذکور است و آن جهت وجودی

عالم وجهت ارتباط بذات قدیم و از صقع عالم الهیت است و از عالم امکان خارج. و مقصود صدرالمتالهین اثبات حدوث ممکنات می باشد. این تائید نیز مردود است، زیرا این بیان طریقه اهل ذوق است نه روش اهل برهان. چه اگر مراد آنست که جهت وجودی عالم جزء عالم نیست و عالم تنها ماهیات اعتباری است که حدود وجود باشد و از انتزاعیات عقل است گوئیم چنین امری بخودی خود نه موجود است و نه معدوم و چنانکه اهل ذوق گویند (الاعیان الثابتة ما شمت رائحة الوجود ابدا) و چنین امری هرگز متصف بصفه حدوث و قدم نمیگردد. و بهر حال عالم حوادثی که از عدم بوجود آمده کدامست. و اگر گوید: مراد از عالم، ماهیات موجوده است. با قید موجود بودن، بنابراین جهت موجودیت عالم نیز جزء عالم است و همان اصل ثابتی است که در جوهر سال عالم است و اصلا مسبوق بعدم زمانی نمی تواند باشد. بنابراین حقیقت عالم و فعلیت جوهر سیال جهان نمی تواند چنانکه مدعای صدر است حادث زمانی باشد.

سوم آنکه: محل بحث در مساله قدم و حدوث عالم چنانکه واضح است قدم و حدوث فعل واجب تعالی بطور اطلاق است و سخن حکیم و متکلم همه در باب این موضوع است و چنانکه میدانیم فعل واجب به قسم ابداع و اختراع و تکوین منقسم می شود. و صدرالدین در تمام مقدماتی که برای اثبات حدوث زمانی جهان می آورد بطور اجمال می گوید: مجموع عالم حادث است و ناگزیر باید جمیع افعال و آثار واجب تعالی را اراده کند. و حال آنکه برهانی که صدر بر اساس حرکت جوهری اقامه می کند تنها جسم و جسمانیات را شامل می شود. پس چگونه از کبرای برهان که خاص است نتیجه را مجموع عالم می توان گرفت. و عبارت دیگر دلیل اخص از مدعا است و چنین برهانی اعتبار ندارد. و اگر بگویند: صدر خود گفته است که عالم مجردات و نشأة افعال ابداعی واجب تعالی از جهت اندک ما هوی آنها در علت اولی و ذات واجب از ماسوی الله محسوب نیستند و در نتیجه جزو عالم نمی باشند و عالم

بحقیقت همان افعال اختراعی و تکوینی است که شامل طبیعت و جسمانیات می باشد
 هست و واقع عالم جز این دو قسم نیست که اثبات حدوث زمانی آنها بر اساس
 حرکت در جوهر بعمل آمد. این تفسیر نیز استوار نیست، زیرا مادیات هم در
 نزد علت اولی مجرد اند، بزبان دیگر اگر وجود مجردات را از عالم صقع حق میدانی
 و بدین جهت آنها را ماسوی الله نمی شماری، وجود مادیات هم همانطور است
 یعنی مجرد و از صقع حق است. و خلاصه جنبه وجودی مادیات و مجردات
 یکسان و هر دو از صقع عالم ربوبی است. و فرق میان جنبه وجودی آن دو
 نیست. و اگر بگوئی هویات عالم مجردات بواسطه فنا در وجود حق از عالم
 خارج هستند و جزو عالم بشمار نیایند. گوییم: فناي شهودی و اندك وجود
 آنها در وجود حق، غیر از حال نفس الامری خود آنها است که بحکم قاعده
 «کل ممکن زوج ترکیبی» مرکب از ماهیت و وجود هستند. از این گذشته مجموع
 عالم جسمانی هم از جنبه وجودی فانی در حق و مندرک در اشراق وجود مطلق
 است. چنانکه قرآن مجید بدان اشارت دارد: «الله نور السموات والارض الخ»
 و نیز آیه شریفه: «کل شیئی هالک الا وجهه». ناطق بدین معنی است. بنابراین
 عالمی که بر اثر حرکت جوهری حدوث زمانی یافته کدام است؟